

# بررسی سفرنامه شمال

## نوشته چارلز فرانسیس مکنزی

● افشین پرتو

به جنوب ایران و دست اندازی به مرزهای هند، کوشید تا در هر جایی که گمان می‌رفت روس‌ها بر آن گام نهند حضور یافته و زمینه حضور توانمندانه روسیه را نابود سازد.

چنگ اندازی روسیه بر دریای مازندران، رسیدن روس‌ها به کرانه شمالی رود ارس، چیرگی روسیه بر پاره‌ای از گیلان به نام تالش علیا و تلاش روسیه برای برنامه ریزی جهت گسترش دامنه نفوذ خود در گیلان برای چیرگی بر این پاره از ایران که می‌توانست گامی برای دستیابی آنان به رویای چیرگی بر همه پیرامون دریای مازندران و تبدیل آن به دریاچه‌ای داخلی باشد، گیلان را به نخستین سرزمینی که روسیه می‌کوشید تا بر آن دست یابد تبدیل نمود.

در این راستا روسیه بر پایه یکی از دستاوردهای خود در پیمان ترکمانچای که اجازه گشودن کنسولگری در شهرهای ایران را به دست آورده بود، در سال ۱۸۴۵ میلادی کنسولگری خود در شهر رشت را گشود.

بی‌گمان وظیفه کنسول روسیه در رشت پدیداری زمینه دست‌یابی روسیه به خواست‌های خود در گیلان بود. چیرگی روسیه بر گیلان راه چیرگی آن دولت بر دیگر کرانه‌های جنوبی دریای مازندران را می‌گشود و روسیه را که می‌کوشید تا با گذر از آسیای میانه به خراسان در مرز هند برسد، آسان‌تر به آن دیار می‌رساند و از دیگر سو نزدیکی گیلان به پایتخت ایران زمینه نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه به پایتخت را بیش‌تر می‌کرد.

انگلیس در جست‌وجوی یافتن راهی برای بستن این هر دو راه، نخست کوشید تا غوغایی در خاور ایران بر پا داشته و با جداسازی هرات گذرگاه خراسان به هند را ببندد و دیگر آن که پایگاهی در گیلان به دست آورد و با گردآوری آگاهی‌هایی از گیلان به ستیزه‌های سخت برای چیرگی بر گیلان با روسیه دست بزند.

تلاش انگلیس به بار نشست و آشوبی بزرگ در هرات برخاست. چشم دوزی دربار ناتوان قاجار به آن چه که در هرات می‌گذشت و طاعونی که بر تن گیلان افتاد و جا به جایی‌هایی که برآیند آن بود، زمینه دلخواه روسیه را فراهم آورد و بازارگانان



■ سفرنامه شمال

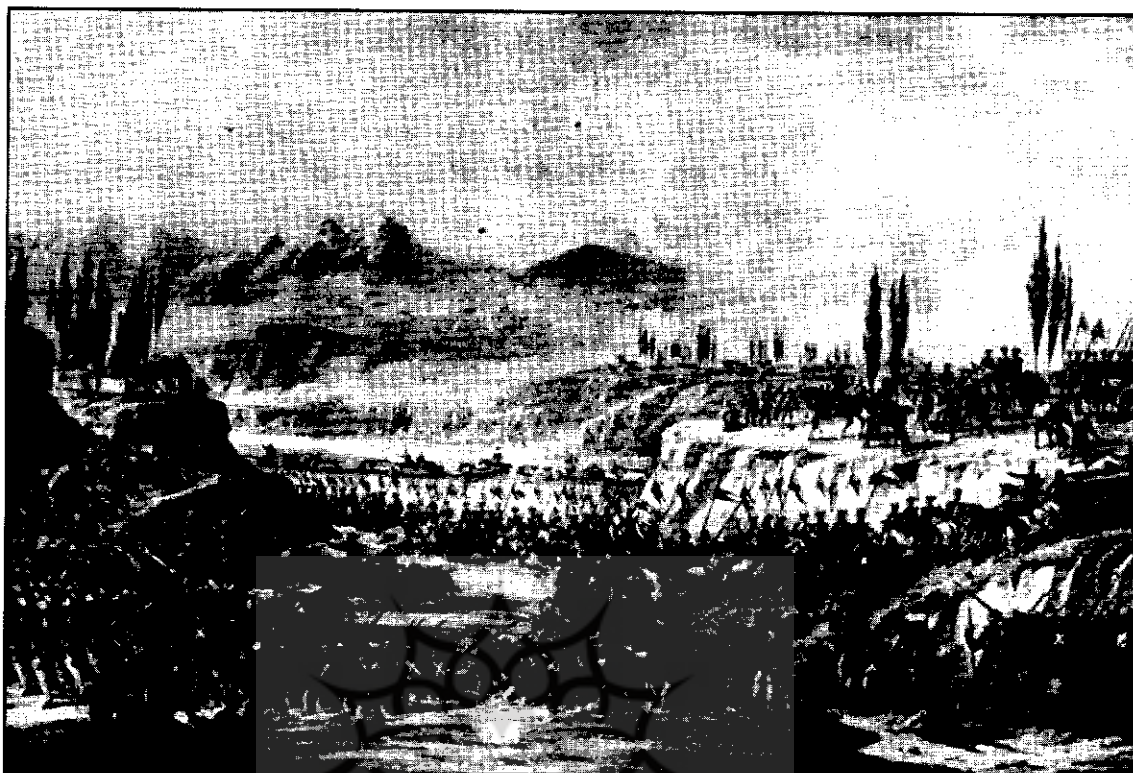
■ نویسنده: چارلز فرانسیس مکنزی

■ مترجم: منصوره اتحادیه (نظام مانی)

■ ناشر: تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹، ۲۱۸ ص

مقدمه:

آنانی که بر پای پیمان ترکمانچای دستینه نهادند و آنانی که آن را پذیرفتند آغازگران عصر فروریزی توان ایران بودند، چه آن که از آن پس روسیه کوشید تا بر پایه آن چه در آن پیمان فراچنگ آورده بود، میدان حضور گسترش جویانه خود در ایران را برای دست‌یابی به رؤیای رسیدن به آب‌های گرم جنوب توسعه دهد. در برابر کنش‌های او نیز هم‌اوردش انگلیس برای بستن راه گسترش جویی روسیه و جلوگیری از رسیدن روس‌ها



روسیه، یکی از کنسولگری‌های خود را در رشت بر پا نموده و کنسولی به این شهر بفرستد. از آن رو بود که چارلز فرانسیس مکنزی (Charles Ferancis Mackenzie) به عنوان

نخستین کنسول انگلیس در رشت راهی این شهر شد. کاپیتان چارلز فرانسیس مکنزی از سال ۱۸۴۵ میلادی در هند خدمت کرده بود. وی به عنوان پرچمدار به استخدام کمپانی هند شرقی در آمد و پس از شرکت در جنگ پنجاب اعتباری یافت و در سال ۱۸۵۵ میلادی با درجه سروانی مأمور شرکت در جنگ کریمه شد. او در اکتبر سال ۱۸۵۸ میلادی / ۱۲۷۵ قمری به عنوان نخستین کنسول انگلیس در رشت راهی گیلان شد و دو سال در گیلان ماند.

مأموریت او گردآوری آگاهی‌هایی درباره کرانه‌های جنوبی دریای مازندران برای رویارویی با نفوذ روسیه بود. او مأمور بود تا میزان نفوذ روسیه در گیلان و مازندران را ارزیابی و بررسی کند و راهکارهای کاستن از نفوذ روسیه و گسترش نفوذ انگلیس را ارائه دهد.

مکنزی در سفری چهارماهه که از دسامبر ۱۸۵۸ تا آوریل ۱۸۵۹ میلادی از رشت به استرآباد داشت، هوشیارانه در راه دست یابی به خواست‌های انگلیس همه چیز را بررسی کرد و دریافته‌های خود را در گزارشی به وزارت امور خارجه انگلیس ارائه داشت.

گزارش سفر مکنزی در گیلان و مازندران در سال‌های ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ میلادی که در آرشیو وزارت امور خارجه انگلیس

روسیه‌ای بر همه شاخه‌های اقتصادی گیلان دست انداخته و زمینه چیرگی همه سویه خود بر گیلان را فراهم نمودند. واکنش گماشتگان دربار ایران در گیلان جداسازی کانون‌های توان‌مندی اقتصادی و سیاسی در گیلان بود و در این راستا در برابر تلاش روسیه برای گسترش بندر پیربازار (Pirbazar) در تالاب انزلی برای نزدیک شدن به کانون سیاسی در رشت، فرمانروایان گیلان کوشیدند تا با گسترش انزلی مانع از تأثیر چیرگی اقتصادی روسیه بر کانون سیاسی رشت گردند.

دوران صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر و تلاش گماشته او بر گیلان، عیسی خان قاجار قوانلو برای آماده ساختن گیلان جهت گذر از فتودالیسم به سرمایه داری صنعتی به سبب برانگیزی‌های روسیه بهره‌ای نیافت و آشفتگی‌های پدید آمده، زمینه حضور اندیشه‌های رنگین و بیگانه را در گیلان فراهم آورد و دلمشغولی دربار قاجار با هرات و آن چه که در آن و پیرامون آن می‌گذشت، گیلان را آبدستن رویدادهای سختی نمود.

هیاهوی برپا خاسته در خاور در سال ۱۲۷۱ قمری / ۱۸۵۵ میلادی آغازگر ماجرای بزرگی شد که برآیندی غم‌انگیز به نام پیمان پاریس داشت که در سال ۱۲۷۴ قمری / ۱۸۵۷ میلادی میان ایران و انگلیس بسته شد. بر پایه پیمان پاریس، در کنار دیگر توافقات، ایران پذیرفت که انگلیس در هر شهری از شهرهای ایران که بخواهد می‌تواند کنسولگری برپا دارد. انگلیس پس از دست یابی به چنین حقی بر آن شد تا برای دست یابی به خواست‌های خود در گیلان و رویارویی با

## روسیه بر پایه یکی از دستاوردهای خود در پیمان ترکمانچای که اجازه گشودن کنسولگری در شهرهای ایران را به دست آورده بود، در سال ۱۸۴۵ میلادی کنسولگری خود در شهر رشت را گشود

نوشتن گزارش سفر همراه خود برده و گزارش خود به وزارت امور خارجه انگلیس را از روی یادداشت‌های میرزا ابراهیم با تحلیل‌های خود تهیه نموده است. اما این که سفرنامه میرزا ابراهیم چگونه از تشکیلات سری کنسولگری انگلیس در رشت سر از روسیه در آورده، جای گفت‌وگو دارد. شاید از آن جا که به نوشته مکنزی در گزارشی از شرکت جدید التاسیس روسی در رشت، برادر میرزا ابراهیم که میرزا محمد رشتی نام داشته و در استخدام روسیه بوده و پس از آغاز همکاری میرزا ابراهیم و مکنزی از خدمت روس‌ها اخراج شد، برای بازپس گردی به خدمت روس‌ها نسخه‌ای از گزارش برادر خود از آن سفر را به روس‌ها داده تا آنان از آگاهی‌های به دست آمده برای انگلیسی‌ها آگاهی یابند و راهکارهایی برای رویارویی با نقشه‌های گسترش جوانه انگلیسی‌ها بیابند.

مکنزی سفرنامه‌های آبت (William) George Abbott و فریزر را خوانده و از اطلاعات درون آن‌ها آگاه بوده است، چه این که چند بار به نوشته‌های آن‌ها اشاره می‌کند و تفاوت موجود میان دیده‌های خود و آنان را بیان می‌دارد. در این بررسی برآنم که بخشی از سفرنامه مکنزی در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران را که مربوط به گیلان است مورد نظر قرار دهم.

ویژگی‌های گزارش او که در این سفرنامه آمده چنین است:

الف - وی دیدگاهی سیاستمدارانه دارد و به هر چه که می‌نگرد در راستای برآوردن خواست‌های گسترش جوانه و ستیز گرانه استعماری انگلیس است.

ب - او برای سیاحت و تماشا نیامده است تا مسحور طبیعت و زیبایی‌هایش شود یا در برابر هر زشتی و ناراستی رنجه گردد. زیبایی باید در مسیر بهره‌جویی‌های او و سیاست کشورش قرار گیرد تا زیبا باشد و زشتی باید مانع از دستیابی او به خواستش گردد تا زشت جلوه کند.

پ - وی سیاحی تازه از راه رسیده نیست که به تازگی اروپا را ترک کرده و به سرزمینی شرقی رسیده باشد. او سال‌ها در شرق بوده و در هند خدمت کرده است و با شرقی‌ها و باورهایشان آشناست و به هر چه می‌نگرد نگاهی ژرف و سلطه جوانانه دارد.

ت - مقام و منصب سیاسی نوعی تفاخر و خود بزرگ بینی در نگاه مکنزی پدید آورده و به همه چیز از بالا می‌نگرد، در

نگه داری می‌شد، توسط خانم منصوره اتحادیه (مافی) به فارسی برگردانده شده و با نام سفرنامه شمال در سال ۱۳۵۹ خورشیدی در قطع جیبی در ۲۱۸ صفحه در مجموعه پژوهش‌های تاریخی-تاریخ ایران توسط نشر گستره چاپ و منتشر شد. ۶۵ صفحه از این کتاب به گزارش مکنزی درباره گیلان اختصاص داده شده است.

مکنزی در کنار گزارش‌هایی درباره گیلان و مازندران و استرآباد، برگ‌هایی را نیز به گزارش‌هایی درباره ماهی‌گیری در دریای مازندران، ترکمانان قره قلعه، تحت الحمایگی برخی از مردم گیلان، فهرست اتباع روسیه در گیلان، شرکت تازه برپا شده روسی در رشت، ارزش پول در گیلان و مازندران و صادرات و واردات بین روسیه و ایران از راه گیلان و مازندران اختصاص داده است.

نوشته مکنزی در بردارنده آگاهی‌های پر ارزشی درباره گیلان، به ویژه پاره خاوری آن در آغاز نیمه دوم سده نوزدهم میلادی است. از آن جا که او به دنبال راهی برای رخنه در گیلان و نشستن بر جای روسیه می‌گشت، موشکافانه به آن چه که در گیلان بود و در گیلان روی می‌داد می‌نگریست و آن چه را که می‌نگاشت بر پایه باور راستین چیره بر سیاست انگلیس بود.

مکنزی بر آن نبوده که در ژرفای گذشته رهپویی کند و از آن روست که در نوشته‌اش نگاهی به تاریخ دیروز گیلان و مازندران موجود نیست، ولی جغرافیای گیلان و مازندران برای پی بردن به موقعیت سوق الجیشی مناطق و اقتصاد این دیار برای دست یابی به راهکارهای توسعه تجارت انگلیس در منطقه مورد توجه اوست. وی درباره کوه‌ها، رودها، راه‌ها، مالیات، جمعیت و مردم، شمار دکان‌ها و خانه‌ها، قیمت ارزاق و موقعیت امامزاده‌ها آگاهی‌های دقیق ارائه می‌کند.

یکی از همراهان مکنزی در آن سفر میرزا ابراهیم بود. میرزا ابراهیم در سال ۱۲۷۶ قمری / ۱۸۵۹ میلادی سفرنامه‌ای از دیده‌های خود در سفرش از رشت به استرآباد همراه مکنزی نگاشت. نوشته او سال‌ها در روسیه نگه داری شد تا آن که با نام سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان توسط مسعود گلزاری چاپ و منتشر شد.<sup>۱</sup>

شبهات نوشته‌ها در سفرنامه شمال و سفرنامه میرزا ابراهیم و همزمانی نگارش این دو سفرنامه سبب می‌گردد که این اندیشه شکل گیرد که احتمالاً مکنزی، میرزا ابراهیم را برای





پس از برکاده جاده را چنین می‌بیند: «... وضع راه رفته رفته بدتر می‌شد. عبور قاطر و حیوانات بارکش دیگر به مرور زمان دو شیار عمیق در جاده به وجود آورده بود. گودال‌های عمیق و مملو از گل و لای نیز فراوان بود. به طوری که گاه لازم می‌شد از جاده خارج شویم و از داخل جنگل عبور کنیم.» (ص ۱۵) و «چهار فرسنگ قبل از کوچصفهان<sup>۳</sup> که محل اتراق شبانه ما بود به لاله‌رود<sup>۴</sup> رسیدیم که پل مخروبه‌ای داشت. راه کوچصفهان به قدری بد بود که هیچ کس در انگلستان تصور وضع آن را نمی‌تواند بکند. علاوه بر گل و لای و شیار و گودال‌های عمیق با نهرهای متعددی که جاده را قطع می‌کردند و برخورد می‌کردیم و می‌بایست از پل‌هایی از چوب و تنه درخت که آن‌ها نیز گل آلود و لغزنده بودند عبور کنیم. این گونه پل‌ها را کم‌تر تعمیر می‌کنند و بهتر آن است که نباشند چون خطرناکند.» (ص ۱۶)

انگلیس و روسیه بر هم می‌تازند و برای ستیزه با هم راهکار می‌جویند، ولی مکنزی در برگی از سفرنامه‌اش در آستانه ورود به کوچصفهان می‌نویسد: «مشهدی حسین که از اتباع روسی بود... آقای برون (Brun) که در غیاب فگوبورسکی (Fegoborski) کنسول روسیه در رشت مسئول امور ما بود، ما را به وی سپرده بود.» (ص ۱۶) آشکار است که آنان پاس دارنده جان یکدیگر بودند.

مکنزی نخست به «کوچصفهان می‌رسد. او درباره بازار کوچصفهان می‌نویسد: «بازار کوچصفهان ۱۲۰ دکان دارد که

نتیجه بزرگ‌ترین مقامات حکومتی و محلی در هر جایی برای او کوچکند.

مکنزی در ۱۸ دسامبر سال ۱۸۵۸ میلادی با گروهی که در میان آن‌ها دکتر هویتزش (Howitzche) از اهالی ساکسونی نیز حضور داشت، از رشت راهی شرق گیلان شد.

وی در اولین برگ سفرنامه اش می‌نویسد: خبر سفر من باعث شده بود که گدایان شهر و افلیج‌ها و کوره‌ها و ناقص‌ها مقابل خانه من در کوچه جمع شوند و پول بخواهند و به این ترتیب جیب من خالی شود» (ص ۱۳). او قصد سفر دارد و در سفر نخست باید راه را سنجید و او در همان آغاز سفرنامه درباره جاده‌های گیلان می‌نویسد: «هیچ یک از جاده‌های گیلان را نمی‌توان واقعاً خوب نامید»، (ص ۱۴) ولی در برگ‌های بعدی آن‌ها را بسیار بدتر از آن چه که می‌پنداشته دیده و نوشته است. وی از آج بیشه<sup>۳</sup> که آن را حاجی و برکاده (Barkadeh) نام نهاده است گذشته و به نخستین تلاش گیلانی‌ها برای پدید آری کارخانه ابریشم کشی در این روستا اشاره می‌کند و می‌نویسد: «... سه سال قبل یکی از اربابان رشت به نام آقا محسن سعی کرده بود در آن جا کارخانه ابریشم ریسی احداث نماید و بدون اخذ اجازه از دولت روس یک مباشر روسی برای سرپرستی این طرح استخدام کرده بود. ولی این شخص به کارفرمای خود وفادار نمانده بود و این اقدام برای طرفین نتیجه‌ای حاصل نکرد. او در ماه مارس ۱۸۵۸ از ادامه کار خودداری کرد و اکنون محل آن کاملاً مخروبه شده است.» (ص ۱۴)

**مکنزی فهرستی از اتباع روسیه در گیلان ارائه می‌دهد و می‌نویسد که اتباع مسلمان روسیه در رشت سی و سه نفر و روس‌ها و ارمنی‌های تابع روسیه در گیلان هفده نفرند**

**مکنزی دیدگاهی سیاستمدارانه دارد و به هرچه می‌نگرد در راستای برآوردن خواست‌های گسترش جویانه و ستیز گرانه استعماری انگلیس است**

خوب ساخته شده‌اند، جدید هستند و نسبتاً اجناس گوناگونی می‌فروشند» و «روز بازار کوچصفهان یکشنبه و چهارشنبه است.» (صص ۱۶ و ۱۹)

وی هیچ چیز را در ایران خوب نمی‌داند، تا آن جا که درباره غذایی که در کوچصفهان برایش آورده‌اند می‌نویسد: «مهماندار ما نیز برایمان مقداری گوشت پرنده که به سبک ایرانی تهیه شده بود، یعنی هم بد کشته و هم بد پخته بودند فرستاد.» (ص ۱۷)

وی توجهی ویژه به ابریشم، میزان محصول و بهای آن دارد و درباره ابریشم کوچصفهان می‌نویسد: درباره تخم کرم ابریشم از مشهدی حسین سؤال کردم گفت که تقریباً ۲۰ من (من شاهی تقریباً مساوی است با ۱۲ و یک سوم پوند انگلیسی) به دست آمده که نصف آن را فروخته‌اند و اضافه کرد که اگر یک چهارم تخم کرم ابریشم را بفروشند به صنعت ابریشم ضرری نمی‌رسد.. محصول ابریشم آن در سال حدود هزار من شاهی است.» (ص ۱۹)

مکنزی پس از خروج از کوچصفهان راهی لاهیجان شد. در میانه راه کوچصفهان به لاهیجان درباره رشت آباد می‌نویسد: «قبل از این که به ساحل چپ سفید رود برسیم از ده کوچکی به نام رشت آباد که در طرف راست ما قرار داشت گذشتیم. در طرف چپ چند کلبه روسی دیده می‌شد. در فصل ماهی‌گیری عده‌ای در آن‌ها اقامت دارند، ولی فصل ماهی‌گیری فوریه و مارس است و هنوز کسی به آن جا نیامده بود.

مکنزی پس از عبور از سفید رود به کیسوم (Kisom) می‌رسد و گویا تنها از آن می‌گذرد و توقفی در آن ندارد، چه این که هیچ آگاهی‌ای درباره آن نمی‌دهد و تنها از رودهای میان کیسوم و لاهیجان نام می‌برد و این که آیا دارای پل هستند یا نه. پل‌های گیلان در نوشته مکنزی بسیار مورد توجه است، مثلاً درباره پلی پیش از رسیدن به کوچصفهان می‌نویسد: «بر روی شیمروود<sup>۶</sup> پلی است با چهار دهانه و فریزر و آبت از آن نام

برده‌اند. این پل مانند همه پل‌های ایران برای عبور مسافران و حیوانات باربر نامناسب است، چون میانشان سی درجه از دو طرف بلندتر است. آقای آبت اشتباهاً نوشته است که این پل دو دهانه دارد، ولی آن را چهار دهانه یافتم. دو دهانه وسط بزرگ‌تر از دهانه‌های طرفین بودند.» (صص ۱۶ و ۲۱)

امروز شهری در پنج کیلومتری لاهیجان به نام آستانه اشرفیه قرار دارد. مکنزی صد و پنجاه سال پیش درباره آن می‌نویسد: «بین کیسوم و لاهیجان.. چهار امامزاده بودند که مهم‌ترین و آخرین آن‌ها آستانه نام دارد. شهر لاهیجان در یک فرسنگی آن قرار دارد. بزرگواری که در آن جا به خاک سپرده شده است، سید جلال الدین اشرف پسر امام موسی کاظم (ع) امام هفتم است که در نزدیکی بغداد مدفون می‌باشد و برادر امام رضا (ع) است که مقبره‌اش در مشهد است. در آن نزدیکی دهی به همان نام وجود دارد که می‌گویند ۷۰ خانه دارد و در بازار آن در فصل ابریشم به زوار مجاناً غذا می‌دهند.» (ص ۲۲)

مکنزی پیش از رسیدن به لاهیجان از سوی فرستادگان حاکم لاهیجان مورد استقبال قرار می‌گیرد. او در حالی که تحت تأثیر رفتار حاکم است و می‌نویسد: «با وجود این که مانند همه ایرانیان بسیار با ادب و مهمان نواز است، ولی نماینده یکی از قدیمی‌ترین خانواده‌های لاهیجان است. حکومت این ایالت چندین نسل در خانواده او باقی مانده است..». «حاکم درباره سلاح‌های انگلیس اطلاعات بسیار داشت و من از اطلاعات جغرافیایی او تعجب کردم. از من پرسید که آیا می‌توانم سوئد را در روی نقشه به او نشان دهم و آیا نام چارلز دوم را شنیده‌ام». «خان لاهیجان شاید یکی از ثروتمندترین اشخاص ایران باشد و مانند همه ایرانیان والا مقام غاصب است. می‌گویند مالک ۳۶۶ ده است. به مدت بیست سال است که رسماً در این ایالت حکومت می‌کند و در این مدت ثروت هنگفتی جمع کرده، ولی به همان اندازه سابق حریص می‌باشد. سالیانه مبلغ ۱۵۰۰۰ تومان مالیات از برنج جمع آوری می‌کند. می‌گویند زمانی که به او دستور دادند که برای جهاد علیه انگلیسی‌ها ۱۰۰۰۰ تومان جمع کند، او دو برابر این مبلغ را از مردم بدبخت گرفته بود. در نتیجه حرص و آز او تجارت لاهیجان صدمه دیده و آذوقه گران‌تر از رشت و تهران شده... او یکی از ایرانیان خوشبختی است که همسری از خانواده سلطنتی گرفته است. همان طور که نوشتیم بسیار مؤدب و مهمان نواز است، ولی همه کارها را از روی حساب می‌کند» (صص ۲۳-۲۷)

انتقاد مکنزی بر محمد علی‌خان درباره دریافت مالیات گران دقیقاً یک موضع‌گیری سیاسی است، چه این که وقتی به دستور ناصرالدین شاه محمد علی خان مأمور شد تا برای کمک مالی به ارتش ایران برای شرکت در جنگ هرات علیه نیروهای انگلیس



شباهت نوشته‌ها در سفرنامه مکنزی و سفرنامه میرزا ابراهیم و همزمانی نگارش این دو سفرنامه سبب می‌گردد که این اندیشه شکل گیرد که احتمالاً مکنزی میرزا ابراهیم را برای نوشتن گزارش سفر همراه خود برده و گزارش خود به وزارت امور خارجه انگلیس را از روی یادداشت‌های میرزا ابراهیم با تحلیل‌های خود تهیه نموده است

امامزاده‌ای را که او از دور دیده «در سمت راست امامزاده‌ای دیدم که کمی عجیب و بدیع به نظر می‌رسید» (ص ۲۸) همان بقعه با گنبد خاصش باشد.

ایام سفر مکنزی در روزهای نخست زمستان است و در آن روزها در گیلان باران سخت می‌بارد و سرما آزار دهنده است و بی‌گمان حتی اگر جاده‌های گیلان عادی باشند، در آن فصل به سبب بارندگی و سرما کیفیت معمولی خود را از دست می‌دهند و به آب چاله‌هایی پر از گلابه تبدیل می‌گردند.

با ورود به لنگرود وی نیمی از راهش را در گیلان پشت سر نهاده، ولی گویا آن چه را که می‌جسته نیافته است که می‌نویسد: «حکام ولایات و دهات همیشه ما را با احترام می‌پذیرفتند و رفتار بسیار مؤدبانه‌ای داشتند ولی درباره ولایتی که تحت اختیار آنان بود اطلاعاتی به ما نمی‌دادند. با اطمینان می‌توانم بگویم که تا به حال هیچ یک از ایرانیانی که پست مهمی داشتند اطلاعات مفیدی درباره قلمرو خود به من نداده‌اند. بنابراین اخبار را از افرادی که مشاغل پایین‌تری داشتند جمع‌آوری می‌کردم و این‌ها نیز چون عادت به دروغ‌گویی دارند اطلاعات قابل اعتمادی نمی‌دادند، با وجود کوششی که نمودم تا از این سه ایالت اطلاعات دقیقی برای دولت علیاحضرت ملکه جمع‌آوری نمایم، باید اذعان کنم که گزارش‌های من زیاد صحیح نیستند، چون این ملت با دروغ‌مانوس است.» (ص ۳۰)

آفرین! نگاه کلی خود را به این ملت می‌اندازد. همه با دروغ مانوسند و نمی‌توان به گفته‌های آنان اعتماد داشت. متأسف است که نتوانسته اطلاعات خوب و درستی برای دست‌یابی به خواست‌های خود فراچنگ آورد و در این میان مردم مقصرند که به او اطلاعات درست نمی‌دهند!

مکنزی جمعیت لنگرود را ۲۰۰۰ نفر، میزان محصول برنجش را ۱۰ هزار من و میزان محصول ابریشم آن را ۳ هزار من می‌نویسد. وی آگاهی‌هایی درباره اوضاع اقتصادی لنگرود

ده هزار تومان از مردم لاهیجان جمع کند، وی پانزده هزار تومان گرد آورده و به دربار فرستاد، در نتیجه توان بیش‌تری به ارتش برای حضور در جنگ داد. توان بیش‌تر ارتش ایران هر چند ثمری نداشت، ولی توانست آزار بیش‌تری به نیروهای انگلیس برساند. در نتیجه انتظار نمی‌رود که کنسول آن دولت از کار شخصی که چنین اقدامی کرده به نیکی یاد کند و در نتیجه او را حریص می‌نامد و شگفت آن که دیده‌ام برخی از تاریخ‌نگاران به تبعیت از نظر مکنزی، محمد علی‌خان را حریص نامیده‌اند.

مکنزی جمعیت لاهیجان را ۸۰۰۰ نفر، میزان محصول برنجش را ۱۲۰۰۰ خروار، میزان محصول ابریشم را ۲۰۰۰۰ خروار و مالیات سالانه‌اش را ۴۰۰۰۰ تومان می‌نویسد و درباره ابریشم لاهیجان چنین می‌نگارد: «مقدار محصول ابریشم در این محل ۴۰۰۰۰ من شاهی است. ابریشم لاهیجان از سایر نقاط گیلان بهتر است و یک چهارم محصول این ایالت از لاهیجان به دست می‌آید» و «من به حاکم پیشنهاد کردم که برای بهبود محصول ابریشم از ماشین آلات اروپایی استفاده نماید و به نظرم رسید که پیشنهاد مرا قبول دارد. از من خواست که اطلاعاتی در این باره برایش کسب کنم و من قبول کردم که به انگلستان نامه بنویسم سؤال کنم.» (ص ۲۵ و ۲۷)

امروز مجموعه استخر لاهیجان از دیدنی‌های زیبای این شهر است. مکنزی هم به دقت آن را توصیف کرده است.

مکنزی روز ۲۴ سپتامبر لاهیجان را به سوی لنگرود (Langarud) ترک می‌کند. او درباره راه لاهیجان به لنگرود می‌نویسد: «... در هر قدم با توده‌ای سنگ مواجه می‌شوند یا در گودال‌های عمیق می‌افتند. من راه لاهیجان تا لنگرود را که دو فرسنگ بود با وجود همه بدی آن به راه کوچصفهان به لاهیجان ترجیح می‌دهم.» شگفت این است که وی در این مسیر یادی از بقعه شیخ زاهد گیلانی نمی‌کند و شاید



## مأموریت چالز فرانسیس مکنزی به عنوان نخستین کنسول انگلیس در رشت، گرد آوری آگاهی‌هایی درباره کرانه‌های جنوبی دریای مازندران برای رویارویی با نفوذ روسیه بود

نگاه پاکی نیست. وی در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «تعجب آور است که با وجود این که ایرانیان تعداد زیادی حمام می‌سازند چرا همیشه کثیفند.» (ص ۳۶)

مکنزی به دریا می‌رسد. به دریای مازندران، دریایی که او و همسازانش آرزوی چیرگی بر آن و تاخت و تاز در آن را داشتند. آن همه زشتی‌ها در نگاه وی به گیلان، راه گیلان، غذای گیلانی، لباس مردم گیلان و باورهای مردم این دیار به ناگهان به زیبایی می‌گراید. وی می‌نویسد: «در مقابل ما دریا مانند حوض آرامی بود که فقط پرواز مرغان دریایی و برخورد آب با کناره‌های ماسه‌ای آرامش آن را بر هم می‌زد. آفتاب می‌درخشید و ما از دیدن آن بسیار شاد شدیم. از دور افق از ابرهای طلایی پوشیده شده بود و بالای سر ما آسمان مانند آسمان هند آبی می‌نمود.» (ص ۳۷)

در سر برای آن دریا و سرزمین خفته در کنارش آرزوی آینده‌ای جز آن چه که درباره هند داشت در سر نمی‌پروراند. او نوشته است: «بحر خزر برعکس مدیترانه جزر و مد ندارد و آب آن فقط کمی شور مزه است. آقای آبت مقداری از آب بحر خزر را تجزیه کرده بود، ولی نتیجه‌هایی که به دست آورده با آنچه دکتر کارل فون بائر به دست آورد متفاوت است. کارل معتقد است که آب بحر خزر گاز اسید کربنیک ندارد...» (ص ۴۲)

او به دریا و تجارت و حمل و نقل در آن می‌اندیشد و می‌نویسد: «در این رودخانه یک کرجی که نام قایق‌های بحر خزر است، لنگر انداخته بود و من برای اولین بار یکی از آن‌ها را دیدم. در واقع نوعی کشتی بسیار عالی است ولی سالیانه عده‌ای از آن‌ها غرق می‌شوند. ولی با وجود این تعجب آور است که تعداد بسیار کمی از آن‌ها از بین می‌روند.» (ص ۲۷)

مکنزی در گزارشش از آن چه که در راه رودسر به سیاهکلرود (Siakhklrud) دیده توصیفی از طبیعت دارد: «به مجرد این که از رودسر خارج شدیم کوه بسیار زیبای سامان کوه را که در سمت راست ما قد برافراشته بود دیدیم. قله این کوه با عظمت و در بالای یک رشته کوه‌های مشجر با انواع درختان توسکا و شمشاد و بلوط و غیره قرار داشت و پوشیده از برف بود. این کوه‌ها قوسی تشکیل می‌دهند و به مرور که به دریا نزدیک می‌شوید از ارتفاع آن‌ها کاسته می‌شود، تا این که در ساحل دریا در حدود سخت سر که به مازندران تنکابن می‌گویند در کنار آب یک مرتبه هم سطح زمین می‌شوند. آن جا دیگر اصلاً ارتفاعی ندارند.» (ص ۳۸)

می‌دهد: «... سالیانه دو یا سه کشتی روسی نفت و میوه می‌آورد و در بندری که در دو فرسنگی شهر لنگرود است لنگر می‌اندازد. نفت را منی یک قران و ۸ شاهی می‌فروشند. نمک را فقط از ترکستان می‌آوردند و قیمت دو خروار یا ۵۰ من آن ۲ تومان است. برنج را از مازندران به وسیله کرجی‌هایی که روی رودخانه دیده می‌شوند می‌آورند و بیست من ۲۵ قران است. نوع برنج تنکابن بهتر است و قیمت آن یک من ۳ تا ۵ تومان است. فلزات و ظروف سفالین و پارچه و سایر لوازم از روسیه وارد می‌شوند. ماهی دودی و ماهی شور را برای مصرف محلی از انزلی وارد می‌کنند.» (صص ۳۱-۳۲) آگاهی خوبی به دست آورده و بازار گیلان و داشته و نداشته‌هایش را شناخته و با بهای خواست‌های مردم آشنا گشته است.

چالز مکنزی در روز کریسمس لنگرود را ترک می‌کند. نوشته او در مورد دیدنی‌هایش در آن روز بیش‌تر درباره راه میان لنگرود به رانکوه است.

سبک خانه سازی در رانکوه او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وی می‌نویسد: «در رانکوه برای اولین بار متوجه تفاوت سبک ساختمان‌ها شدم. خانه‌ها را مانند کلبه‌های آمریکا به شکل مربع می‌سازند و تیرها را افقی روی هم قرار می‌دهند. فاصله تیرها را با کاهگل پر می‌کنند و سقف‌ها را با قطعات چوب که به وسیله سنگ در جا نگه داشته می‌شوند، می‌پوشانند.» (ص ۳۳) مکنزی همان گونه که گفتیم هیچ چیز را زیبا نمی‌بیند و اگر تحت تأثیر چیزی قرار گیرد آن را عجیب می‌نامد. وی درباره لباس مردم رانکوه می‌نویسد: «لباس مردم این ناحیه بسیار زشت است. مردان کلاه‌های نوک تیزی که شبیه گلدان وارونه است به سر داشتند. این کلاه‌ها از پوست گوسفند و گاه از چلوار بود و بالای پوش آن‌ها از ماهوت سیاه و یا از پارچه نخی آبی رنگی بود.» (ص ۳۴)

او از کلیدبر (kelidbar) و رانکوه (Ranekoooh) و دریاسر (Daryasar) می‌گذرد و به شلمان (Shalman) می‌رسد و از آن جا راهی رودسر (Roodesar) می‌شود. مکنزی در روز یکشنبه که وی آن روز را روزبازار رودسر می‌نامد، وارد آن شهر شد. وی می‌نویسد که بازار رودسر ۱۱۰ دکان دارد و هر دکان ۱۵ تا ۲۰ تومان مالیات به حاکم می‌دهد. کرجی‌های حامل بار تا نزدیک بازار رودسر می‌آیند و با خود ماهی شور از انزلی، شکر و پنجه از مازندران و نفت از بادکوبه می‌آورند. (ص ۳۶)

نگاه او به ایران و ایرانی که گیلان نیز گوشه‌ای از آن است،

به چنین اصلاحاتی ندارد و بر عکس معتقد است که نگهداری شرایط فعلی از حمله روس‌ها جلوگیری خواهد کرد... هر چند که جنگل‌ها و رودهای صعب‌العبور برای حرکت یک ارتش مجهز مسئله‌ای خواهد بود، ولی روس‌ها در انزلی و رشت و سفید رود و بار فروش و ساری از طریق دریا می‌توانند قوا پیاده کنند و سپس منتظر ارتش اصلی از طریق آذربایجان شوند.» (ص ۲۰۰)

وی فهرستی از اتباع روسیه در گیلان ارائه می‌دهد و می‌نویسد که اتباع مسلمان روسیه در رشت سی و سه نفر و روس‌ها و ارمنی‌های تابع روسیه در گیلان هفده نفرند. آنان در رشت و لنگرود و انزلی زندگی می‌کنند. او می‌نویسد که به خاطر مالکیت برخی از این افراد کنسول روسیه شانزده ده را در گیلان در اختیار خود دارد. (ص ۲۱۰) مکزی با آن که در آن سفر به نوشته خود رنج بسیار کشید، با آن همه نوشته است که: «سالم‌ترین فصل سفر در سواحل خزر زمستان است.» (ص ۴۱)

با سپاس از خانم دکتر منصوره اتحادیه که با ترجمه این اثر گامی ارزجمند در راه پژوهش در تاریخ ایران و تاریخ محلی گیلان برداشته‌اند، امیدوارم ایشان گامی دگر بردارد و باری دگر نگاهی به این کتاب بیندازد. چه این که کتاب حاضر نیاز فراوانی به بازنگری در صورت اعلام جغرافیایی و توضیحات در پانویس‌های خود دارد.

#### بی‌نوشت‌ها:

- ۱- میرزا ابراهیم، سفرنامه استرآباد و گیلان، به کوشش مسعود گلزاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
- ۲- جیمز بیلی فریزر، نویسنده سفرنامه فریزر، کتاب او توسط منوچهر امیری ترجمه شده و در سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات توس چاپ و منتشر گشته است.
- ۳- Azjbisheh، روستایی در خاور رشت که امروز به درون شهر خزیده است.
- ۴- شهری در دوازده کیلومتری رشت است. بیان این که چهار فرسنگ پیش از کوچصفهان کاری صورت گرفته درست نیست.
- ۵- لاله دشت امروز
- ۶- رودی که از کوه‌های دیلمان سرچشمه می‌گیرد و به سپید رود می‌ریزد.
- ۷- سخت سر را امروز رامسر می‌نامند و با تتکابن فرق می‌کند.
- ۸- لنکران، بندری در جمهوری آذربایجان که بر پایه پیمان ترکمانچای از ایران جدا شده و به روسیه منضم گشت.

در آخرین آبادی‌های گیلان او به سیاهکلرود می‌رسد و درباره آن می‌نویسد: «ده سیاهکله رود در کنار تپه‌ای مشجر قرار گرفته. کمی از سطح دریا ارتفاع داشت و دریا از آن جا دیده می‌شد. در این نواحی مانند سایر بلوک حیوانات وحشی و شکار زیاد می‌شود. پلنگ و ببر و بز کوهی و حیوان شکاری بزرگی به نام گاو کوهی بسیار دیده می‌شود. ببر هیرکانی از بین نرفته است و حتی من که در هندوستان ببر را دیده‌ام از بزرگی پوستی که به من نشان دادند تعجب کردم. پوست یکی از این حیوانات را دیدم که از پوزه تا انتهای دم حداقل ۳ متر بود. سر یک گوزن را نیز در لنگرود به من نشان دادند که برای تزئین خانه‌های اشراف اروپایی بسیار مناسب است.» (ص ۴۰)

حقیقتاً تعجب آور است. حتی راضی به ماندن شاخ گوزن جنگل‌های ما در خانه‌های ما نیست و آن را نیز برای اروپایی‌ها می‌خواهد.

گویا وی آرام آرام به گیلان، هوایش، رودها و کوه هایش عادت کرده است که لحنش مهربانانه‌تر می‌شود. او درباره طبیعت و مردم سیاهکلرود می‌نویسد:

«در شیب شمالی تپه‌ها درختان توت و پرتقال و نارنج و لیمو فراوان و عالی بود. آب این محله از برف‌های دایمی سمام کوه سرچشمه می‌گیرد و بسیار گوارا است.

مکزی با این اندیشه گیلان را پشت سر می‌نهد «بعد از عبور از آن (رودخانه سرخانی) گیلان را با خوشحالی بسیار در عقب سر گذاریم.» (ص ۴۴) وی درباره گیلان در جایی نوشته «فقط مرغان دریایی و قورباغه‌ها و گیلک‌ها می‌توانند در گیلان راحت زندگی کنند.» (ص ۳۵) او در گزارشش می‌نویسد:

«من که قنصل انگلیس، دوست شاه ایران که متحد و هم پیمان دولت علیاحضرت ملکه می‌باشد، هستم لازم می‌بینم که وضع اسف‌انگیز این ولایت را که از جمله ثروتمندترین ولایات ایران است و در نتیجه حکومت ظالمانه به این روز افتاده خاطر نشان کنم. هوای آن بد است چون کسی اقدام به محدود کردن جنگل و خشک کردن آب‌های راکد نمی‌کند... بهترین کارگران در گیلان خلخالی‌ها و طالقانی‌ها هستند که دسته اول در قسمت‌های غربی و دسته دوم در قسمت‌های شرقی این ایالت سکنی دارند.» (ص ۳۴)

مکزی از گیلان به مازندران و استرآباد و از آن جا با کشتی تا لنکران<sup>۸</sup> (Lankaran) می‌رود و از لنکران با کشتی دیگری به انزلی و از آن جا در ۲۷ آوریل ۱۸۵۹ میلادی به رشت بازگشت.

مکزی درباره موقعیت سوق الجیشی و نظامی گیلان می‌نویسد: «اگر مزارع برنج را خوب زه کشی کنند و آب‌های راکد را بخشکانند و راه کناره را وسط جنگل بسازند، آب و هوای منطقه بهتر خواهد شد. ولی متأسفانه دولت ایران اعتقاد